

نگاه

نگاهی به مجموعه شعر «از رنج اشیا»

صداراکه از تن درآوردی

یداله شهرجو

● «از رنج اشیا» مجموعه شعر نگین فرهود از مجموعه‌های چاپ‌شده در سال جاری است. مجموعه‌ای که در همان ابتدا با خواندن عنوان و دیدن تصویر جلدش، انتظار روایت شاعرانه‌ای از آنچه در اطرافمان می‌گذرد در ذهن شکل می‌گیرد، اما تصور این مجموعه و مرور حتی همان چند شعر ابتدایی کتاب این ذهنیت را پس می‌زند؛ زیرا اگر روایتی هم شکل گرفته است تطابقی با قواعد ساده و دم‌دستی ندارد. مرور شعرهای نگین فرهود با وجود تناسب آنچه از عنوان کتابش برمی‌آید، روایتی سلیس از جریان قواعد دنیای پیرامونی اوست؛ اما با عمقی از معناآفرینی، روایتی منفعل و صرفاً گذرا نیست؛ حتی تأمل دقیق‌تر به عنوان کتاب این موضوع را برای ما واگشایی می‌کند. انتخاب واژه «اشیا» به‌تنهایی می‌تواند بیانگر دنیای پیرامونی ما و آنچه در اطرافمان وجود و جریان دارد، باشد؛ اما وقتی ترکیب «از رنج» به آن اضافه می‌شود، عمق نگاه شاعر به جهان پیرامونش شکل می‌گیرد؛ نگاهی که به‌وضوح معناآفرینی را هدف می‌گیرد:

«در قوطی‌های کنسرو/ غلت می‌خورم‌های با ماهیان مرده/ و سرم را فرو کرده‌ام در گوش زمین/ که بچرخد سمت صدا/ سمت نمی‌گذاردار بجوابم این صدا...»

مسرور همین بریده کوتاه از شعر آغازین این مجموعه مؤید این مطلب است که گرچه شاعر در آغاز نمود عینی آنچه در ذهن دارد را به ترسیم می‌کشد اما آنچه در ادامه شکل می‌گیرد معنایی عمق یافته است که شاعر با عبور از صافی ذهن خود آن را به مخاطب عرضه می‌کند. شکل‌گیری زبان در مجموعه «از رنج اشیا» متناسب با معنا پیش رفته است. معنا در این مجموعه پیچیده نیست همان‌گونه که زبان سلیس و خوش‌فرم می‌نماید. درواقع می‌توان گفت هر دو این مقوله‌ها تکه‌هایی از پازل یکدیگرند تا در تناسبی که به‌ظرافت، شاعر آنها را رقم زده، به مخاطب عرضه گردد.

تناسب شکل‌گرفته در شعرهای نگین فرهود در حوزهٔ زبان و معنا، دارای ویژگی‌هاست که در ادامه این مجال به آن‌ها اشاره خواهد شد. زبان فرهود در شعرهایش یک زبان روایی است روایتی که در غالب شعرها گفت‌وگومحور است حتی اگر سوی دیگر گفت‌وگو در متن پنهان و مستتر باشد:

«بیا آواز من باش/ .../ در رنج این زیبایی...» یا در این شعر: «که صدایت را جاگذاشتی در اتاق عمل/ صدا را که از تن درآوردی/ کلمه/ کلمه/ ریخت روی تخت...»

در نمونه‌هایی از این دست، شخص دیگر گفت‌وگو حضورش بلافاصله و آشکار نیست بلکه حضورش با فاصله و گاهی پنهان است؛ اما در شعر کاملاً آشکار است که روایت، چارچوب یک گفت‌وگو را دنبال می‌کند. مرجع ضمائر در شعرهای این مجموعه خطی است یعنی در سطر اتفاقی می‌افتد روایت شاعر این‌گونه نیست که در طول یک شعر با ضمیری از یک منبع دنبال شود مرجع ضمائر به طور مرتب میان سطرها و



از رنج اشیا

مجموعه شعر نگین فرهود نشر حکمت کلمه

در طول شعر جابه‌جا می‌شوند و همین مسئله چندصدایی را به شعر عرضه می‌کند؛ شعر ۲۴ کتاب به مرجع ضمیر سوم شخص آغاز می‌شود که بیان شعر با ضمیر متکلم و وحده یا اول شخص ادامه می‌یابد و با ضمیر دوم شخص مخاطب پایان می‌یابد. یا شعری دیگر از کتاب که با مرجع ضمیر متکلم آغاز می‌شود و با ضمیر سوم شخص ادامه می‌یابد و در میانه شعر، ضمیر با مرجع دوم شخص روایت‌کننده است. شعرهای نگین فرهود در این مجموعه بیش از اینکه روایت و بازتابی از زنانگی باشد، روایت و بازتابی از زندگی است که زنانگی می‌تواند بخش اندکی از آن باشد از همین‌رو شعاع دید شاعر پهنی وسع‌تری را به نام زندگی بازتاب داده است و در این بازتاب گاهی زن است: «نشد.../ زن خانه‌داری/ هر شب/ شمرده می‌شود با دقت/ کم نیاید غم/ کم نیاید شادی/ ...».

و گاهی مادر است: «و سپرم/ که زندگی/ با بدان بنشست...» و گاهی درنگی است برای تردید: «راه می‌افتم/ در طول جهان/ تا بفهمم/ انگشت/ کجای گلدان/ بین گل/ جامانده...».

و گاهی فرزند است: «بگو نشسته‌ای/ گلویت را مرا همراهی می‌فای/ رج به رج که شکافته بودند...».

توالی نقش‌آفرینی‌های مدام شاعر در مجموعه «از رنج اشیا»، روایت جاری از یک زندگی است. زندگی با چشم‌اندازی که وسیع و چشم‌نواز است.



نادر شهریوری (مدق)

«من اصلاً هیچ احساس گناه نمی‌کنم.»^۱

این‌گريد برگمن بازیگر سرشناس «ناقوس برای که می‌زند؟» درباره همين‌گونه گفته بود که او قبل از هرچیز یک «نحوه زندگی» است. نحوه‌ای از زندگی چنان پرمارچا که تا آخر جهان می‌توانست سوزهای برای انواع داستان، نمایش و فیلم برای ديگران باشد اما قبل از همه زندگی همين‌گونه سوزۀ برای داستان‌های خودش بود. او از معدود نویسندگانی بود که شخصیت و زندگی خود را مرکز نقل داستان‌هایش کرد و نوعی «افسانه بازی شخصی» از خود ارائه داد که اگرچه واقعی به نظر می‌رسید اما تمامی واقعیت همين‌گونه نبود.

از طرفی ديگر واقعیت همين‌گونه «سبک» وی بود، سبکی که بسياری آن را شبیه به نقاشی‌های امپرسیونیستی می‌دانستند - همين‌گونه سخت متاثر از نقاشی پل سزان، مهم‌ترین نقاش امپرسیونیست بود- سبکی متکی بر غیبت نویسنده از صحنه و تنهاگذشتن خواننده با عناصر سازنده داستان، که اگرچه این سبک «چشم عاری از عاطفه» به نظر می‌رسید، تا بدانجا که می‌توانست به فیلمی مستند شباهت داشته باشد که در آن نبرد آدمیان با یکدیگر و یا هم‌آوردی انسان‌ها با حیواناتی قوی و وحشی را به نمایش می‌گذارد اما سبک همين‌گونه هيچ سرد و عاری از عاطفه نبود که بالعکس «القاءکننده نیروی عاطفی سخت فروخورده بود». شاید آنچه همين‌گونه را همين‌گونه کرد، جمع این دو سبک متناقض بود که در همين‌گونه متناقض نبود، بلکه واقعیت وی بود.

جهان همين‌گونه، همچون جهان هر نویسنده‌ای، جهانی مختصر به خودش است، جهانی که در آن نبردی دائمی در جریان است، نبردی میان قهرمان با سرنوشت و یا میان دو قهرمان به یکدیگر، نبردی که طرفداران متافیزیک بنا بر باوری اسطوره‌ای به آن نبرد میان نیک و بد می‌گویند تا توجیه قهرمانان برای جنگیدن باشد.

درحالی‌که به نظر همين‌گونه از همان ابتدا نبرد میان نیک و بد نیست که در جریان است بلکه میان قهرمانان است که اگر برنده‌ای وجود داشته باشد - که ندارد- قهرمانی است که نبرد را تا به آخر ادامه می‌دهد، مانند گابویا پیر در داستان «نباختگان» که به‌رغم ناتوانی و هوکردن‌های جمعیت آن‌قدر می‌جنگد تا آنکه گاو می‌میرد و خودش هم زخمی مهلک برمی‌دارد و یا سانتیاگو، پیرمرد ماهیگیر که نبرد با کوسه‌ها را تا آخر ادامه می‌دهد، همه اینها برای آن‌که قهرمان کم نیاورد و ژست برنده‌شدن به خود بگیرد، حسی که درهرحال برتری روحی قهرمان را به رخ می‌کشد. قهرمانی در همين‌گونه با نفرت و عشق به سرنوشت گره خورده است. قهرمان تقدير را نمی‌پذیرد با آن می‌جنگد و در برابر قاهرپوئن اول قالب تهی نمی‌کند؛ و به یک معنا به آن نفرت می‌ورزد اما در همان حال با مقدرات سرنوشت نیز همراه می‌شود و در هیچ حال خم به ابرو نمی‌آورد تا ژست قهرمانی به خود گیرد و درهرحال افاده نوعی برنده‌شدن بکند. قهرمانی که «تalan و گریان و عهدشکن و سازشکار و یا ترسو نیست و در برابر شکست ناگزیر درمی‌یابد که

«ارکیده‌های من» و «دیدار با افلاتون در کافه وینوا» نوشته فرزانه سکوتی، «آذر بود باران می‌بارید» نوشته مجتبی تقوی‌زاد و «مثلث‌های موازی» نوشته مژده سالاراکیا رمان‌ها و مجموعه‌داستان‌هایی ایرانی هستند که در نشر پیدایش منتشر شده‌اند.

«ارکیده‌های من» فرزانه سکوتی رمانی است با راوی اول‌شخص. راوی این رمان زنی است در آستانه سی‌وسه‌سالگی و مشغول تمرین نمایشنامه‌ای که قرار است بازی کند. او شرح زندگی روزانه خود را خطاب به فرزند هنوز به‌دنیانیا‌مده‌اش بازمی‌گوید و در خلال این بازمی‌گوئی به گذشته نیز نقب می‌زند. راوی «ارکیده‌های من» گوئی در جست‌وجوی جای پای محکم در اجتماع است؛ اجتماعی که انگار او را نمی‌بیند و او می‌خواهد دیده شود و با دست‌یافتن به رأس هرم موفقیت بر بحران‌ها و اضطراب‌هایی که با آن‌ها دست‌به‌گریبان است قانع آید. «ارکیده‌های من» رمانی است که دل‌مشغولی‌های روان‌شناختی آدم‌ها را در پس زمینه زندگی فردی و اجتماعی‌شان بازمی‌گوید و همچنین زبودن در جهانی مردانه را روایت می‌کند. آن‌چه می‌خوانید سطرهای آغازین این رمان است: «نیم‌ساعت است پشت میز نشسته‌ام. نمایشنامه به دست برای هزارمین بار دیالوگ‌هایی را که از حفظم مرور می‌کنم. جای کیسه‌ای توی لیوانم شنا می‌کند و هر عصاره‌ای در جانم بوده بخشد به آب جوش. تو اگر وجود داشته باشی، الان شاید مثل این جای کیسه‌ای توی دلم شنا می‌کشی. با این تفاوت که این بار منم که سعی می‌کنم هر عصاره‌ای در جانم است بیخشم به تو. صبح که با صدای تق تق پاشنه این کفش‌ها پا گذاشتم توی آبدارخانه، آقاسلیم باز هم نگاهم نکرد. انگار وجود ندارم. لیوانم را از توی یالیکس درآوردم و گفتم: سلام!

داشت فنجان‌های چای را توی سینی بغل هم بغل می‌چید و جواب

سلامم را چسباند به فنجان‌هایی که بخار ازشان بلند می‌شد. حتی سرش را

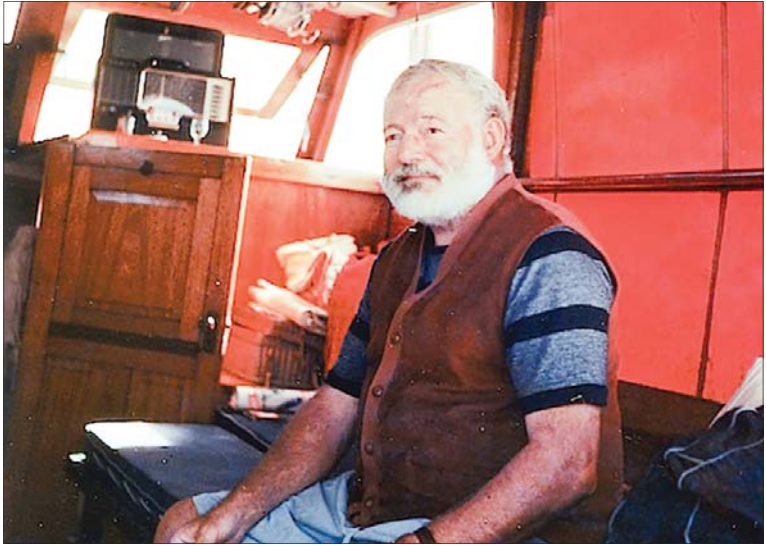
بلند نکرد...».

مجموعه‌داستان «دیدار با افلاتون در کافه وینوا» که نویسنده آن نیز فرزانه سکوتی است مجموعه‌ای است شامل ۱۸ داستان کوتاه. بیشتر داستان‌های این مجموعه را روابان اول‌شخص روایت می‌کنند و داستان‌ها اغلب بیانگر اضطراب‌هایی روان‌شناختی‌اند و درون ملاحظم شخصیت‌های داستان‌ها را ترسیم می‌کنند و در ضمن همچون رمان «ارکیده‌های من» داستان‌های این کتاب نیز تصاویری از جامعه به دست می‌دهند. دیدار با افلاتون در کافه وینوا،

ادبیات

شکل‌های زندگی: به مناسبت انتشار «شادینامه کوتاه فرانسیس مکامبر» و مقدمه درخشانش

برنده چیزی نمی‌برد



موضع مختار آدمی پایداری توام با گره کشادن از جبین و رضا به داده دادن و خم به ابرو نیاوردن، ای بسا که افاده نوعی برنده‌شدن را بکند»^۲.

زندگی در جهان تراژیک معنایی ندارد به‌واقع این آدمی است که به زندگی معنا می‌دهد تا توجیهی برای خود و زندگی فراهم آورد، درحالی‌که در جهان تراژیک زندگی نیازمند توجیه نیست. جهان همين‌گونه، جهانی کم‌پیش تراژیک است، شخصیت تراژیک نیازمند توجیه نیست، «قهرمان» برای کاری که می‌کند به دنبال دلیل نمی‌گردد، زندگی‌کردن دلیل نمی‌خواهد «مرد قوی دلیل نمی‌آورد»^۳.

بینش نا‌تواریستی همين‌گونه وی را از جهان مسیحی (مذهبی) دور می‌کند و به همان میزان او را به جهان تراژیک نزدیک‌تر می‌کند. در جهان مسیحی روح بعد از نابودی جسم استمرار می‌یابد. اما همواره حسی از گناه در آدمی به وجود می‌آورد؛ آدمی گناه‌کار و معذب است و باید برای رهایی از عذاب تلاش کند، درحالی‌که قهرمانان همين‌گونه همچون خود وی از اساس فاقد حس گناه و همین‌طور فاقد وجدان معذب‌اند. از نظر همين‌گونه زندگی همچون طبیعت در اساس واجد هیچ معنایی نیست؛ اگر که طبیعت خوب و زیبا است به همان اندازه بد و زشت است. اگر که پرورش‌دهنده جسم آدمی است، به همان اندازه تجزیه‌کننده جسم آدمی است. «اگر که طبیعت، گاهی زیبا و فریبا جلوه می‌کند و گوئی نوید معنا برای کائنات را ممتل می‌کند، ویرانگری کور‌گورانه و بی‌معنایی مطلق را هم عیان می‌سازد»^۴.

هنگامی که از نا‌تواریسم می‌گوییم به یک معنا از تخیلی می‌گوییم که به صفر میل می‌کند و همین‌طور از طبیعتی که بی‌تفاوت است و واجد هیچ معنایی نیست. همين‌گونه نا‌تواریسم را در «وداع با اسلحه» به نمایش درمی‌آورد. «وداع با اسلحه» اگرچه روایتی از جنگ جهانی اول است و همين‌گونه مطابق با نثر مخصوص خویش فضای آن زمان را به نمایش درمی‌آورد، اما این هیچ از رگه‌های نا‌تواریستی قوی در داستان



شادینامه کوتاه

فرانسیس مکامبر

ارنست همين‌گونه

ترجمه صالح حسینی

نشر نیلوفر

خاطره، اضطراب و سردرگمی

او، لکن‌شن!، ماه‌رفکتی، جوان ناکام، پرنده‌های خشمگین، فیل‌ها در باد، امیرآباد، آینه جیبی خانم وقایی، توت‌های اراج، عروسی خاندان مخفم، واحد کناری، عود، خواب‌های شامرددوژی‌شده، ملاقه، مثل توی فیلم‌ها، افسر خانم و اسواق‌الهدایا عنوان‌های داستان‌های این مجموعه‌اند.

«آذر بود، باران می‌بارید» نوشته مجتبی تقوی‌زاد دیگر مجموعه‌داستان ایرانی منتشرشده در نشر پیدایش است. این مجموعه شامل ۱۲ داستان است با عنوان‌های خوابیده بودیم، پرونده‌ی سهراب‌م، دهان، آتش بره، خون‌مردگی، حوری‌ها بیدار بودند، آذر بود، باران می‌بارید، برسدت دست خودش، برف سر ایستادن نداشت، عاشقانه در برجک، روی سینه‌اش دو پالک هست و امضا.

جنگ و روابط انسانی از مضامین محوری بسیاری از داستان‌های مجموعه «آذر بود، باران می‌بارید» است؛ داستان‌هایی که از دل‌واسی‌ها و دبستگی‌ها و جدافتدگی‌ها و آشنایی‌ها و بیگانگی‌ها و سردرگمی‌ها سخن می‌گویند. آن‌چه می‌آید سطرهایی است از صالح «عاشقانه در برجک» از «این مجموعه: «سال سوم ابتدایی من سه تا تجدید آورد و انام دو تا. میرزاحبیب بدجور انام را ترکه‌پیچ کرد، دفعه اولی بود کسی در خانواده‌اش تجدید می‌شد. من بی‌تقصیر نبودم، تمام وقت انام با من می‌گذشت، اما میرزاحبیب حرفی به من نزد. وقتی انام در حیاط می‌دوید و میرزاحبیب دنبالش، من کم کره بودم کنار پنجره اتاقم و با ترس بیرون را نگاه می‌کردم. ماسو گوشه ایوان ایستاده بود و به پنجره اتاقم زل زده بود.

هنوز یک ساعت از پاس امشب مانده، دلم آشوب است. انگشت‌های پایم دیگر حسی ندارند و زانوهایم می‌سوزند. نمی‌توانم دستم را از جیب دربیآورم، به زور توی برجک می‌نشینم و به دیواره سردش تکیه می‌دهم. ها می‌کنم، اما انگار نفسم توی هوایخ می‌بند. همه‌چیز جلو چشم‌هام سفید می‌شود. یک هفته‌ای می‌شود تا بانه نرفته‌ام و دو ماه است ماسو را ندیده‌ام. انام رفته اهواز، خبر دارم نگذاشته‌اند برود خط. توانسته بود خودش را به اهواز برساند؛



مرور

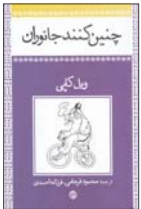
ویل کابی و جانوران

● ویل کابی در ایران نامی آشناست، طنزنویسی آمریکایی که در اینجا نامش با نجف دریابندری گره خورده و سوتفا‌هم‌های زیادی هم درباره او وجود داشته است. ویل کابی اولین‌بار در ایران به‌واسطه ترجمه بخش‌هایی از یکی از کتاب‌هایش که توسط نجف دریابندری به فارسی برگردانده شده بود به شهرت رسید. ترجمه‌هایی که اولین‌بار در مجله «خوشه» منتشر شدند و بعدها در کتابی با عنوان «چنین کنند بزرگان» به چاپ رسیدند. دریابندری در این کتاب ترجمه و بازآفرینی را همزمان انجام داده و همین موضوع باعث شد تا این تصور به وجود بیاید که نویسنده‌ای با نام ویل کابی یا وجود ندارد و یا وجود دارد و چنین کتابی نوشته است.

به‌تازگی کتاب دیگری از وییل کابی با عنوان «چنین کنند جانوران» با ترجمه محمود فرجامی و فرزانه احمدی توسط نشر روزنه منتشر شده است. آن‌طور که از عنوان این کتاب هم برمی‌آید، مترجمان این کتاب کوشیده‌اند به سبک‌وسایاق دریابندری کتابی از ویل کابی ترجمه کنند. این کتاب درواقع شامل بخش‌هایی از سه کتاب ویل کابی است: «چطور منقرض شویم»، «چطور برای دوست خود از میمون‌ها تعریف کنیم» و «چطور یک وامبت را به طرف خود بشناسیم».

ویل کابی نویسنده و طنزنویس آمریکایی است که در سال ۱۸۸۴ در آمریکا متولد شد. او تلاش‌های زیادی برای نمایشنامه‌نویسی انجام داد که چندان موفق نبود و سپس به نوشتن ستون‌هایی برای نشریات پرداخت. «چگونه مرثاض شویم» یا عزب‌اوغلی کدانو می‌شود» عنوان کتابی از کابی بود که با اقبال زیادی روبه‌رو شد و در مدتی کوتاه به چاپ ششم رسید. دیگر کتاب‌های طنز وییل کابی نیز با استقبال زیادی روبه‌رو شدند و بسیاری از منتقدان او را یکی از بهترین طنزنویسان آمریکایی نیمه اول قرن بیستم می‌دانند.

محمود فرجامی در بخشی از مقدمه کتاب درباره ترجمه مشترک «چنین کنند جانوران» نوشته: «... اصولاً وییل کابی چنان از یکسو برگranده‌نویس است و از سوی دیگر طنزش بر بازی‌های زبانی و گاه اشارات جنسی متکیست که اگر همه بتوان با سلیقه و معیارهای امروزی از خواندن آثارش به زبان انگلیسی لذت برد بعید است ترجمه آن به زبان و فرهنگی کاملاً متفاوت، خواندنی و حتی سرگرم‌کننده باشد. ترجمه چنین کاری نیز شاید بیشتر ذوق‌آزمایی مترجم در طنزآفرینی باشد تا ترجمه یک کار طنزآمیز؛ با تعاریف و رسوم فرهنگی ترجمه ما با همین چشم‌انداز سراغ ویل کابی رفتیم؛ یا اگر بخواهیم صادقانه‌تر بگوییم: بعد از آنکه به سراغش رفتیم به همین چشم‌انداز رسیدیم؛ به‌عنوان مترجم و طنزنویسی که تاکنون بیش از ده کتاب در حوزه طنز منتشر کرده اعتراف می‌کنم که ترجمه و بازآفرینی هر پاراگراف از نوشته‌های ویل کابی به اندازه چندین صفحه نوشتن یا ترجمه آثار طنزآمیز متعارف، زمان و انرژی برد و محصول هم نهایتاً، به تربیتی که خواهید دید و با پیروی از روش آقای دریابندری، به متن اصلی چندان وفادار نیست». «چنین کنند جانوران» شامل چهار بخش یا نا‌های ماهیان، پرندگان، پستانداران و نخوتی‌ها است و به‌این‌ترتیب برخلاف «چنین کنند بزرگان»



چنین کنند جانوران

ویل کابی ترجمه محمود فرجامی، فرزانه احمدی نشر روزنه

که به تاریخ مربوط است، این کتاب به دانش ارتباط دارد. در بخشی از فصل پستانداران کتاب می‌نویسیم: «پیش از ورود به این بخش باید به بعضی از شایعه‌ها خاتمه دهم. شنیده‌ام که می‌گویند در طول زندگی ما هرگز یک جانور وحشی را از نزدیک ندیده‌ام، چون همیشه پلاتیپوس نوک‌اردکی را تا تبتل درختی و پلنگ را با جگوار و گرگدن را با کفتار اشتباه می‌گیرم و یا اینکه تمام دانش من در زمینه کار با مگس کشتن محدود می‌شود. اینطوری‌ها هم نیست. متن حیوانات زیادی را دیده‌ام. مثلاً همین کل یال‌دار آبی‌رنگ! باور کنید یک کلمه درباره‌اش نوشته‌ام مگر اینکه از نزدیک دیده باشمیش و برای این منظور رنج سفر تا خود پارک سرویشیده مدیسون نیویورک را به جان خریدم. اولاً که این جانور - که می‌گویند من فکر می‌کردم- اصلاً آبی نبود و جای هیچ‌گونه امیدواری‌ای هم نبود که آبی باشد و این من احمق بودم که چنین انتظاری داشتم. علاوه بر آن اصلاً هم گوزن خوبی نبود و از من خوشش نیامد. من به صورت کاملاً شهودی متوجه این قبیل چیزها می‌شوم، به‌خصوص وقتی جانوری دارد تقلاً می‌کند به نیت کشتن من خودش را از قفس خلاص کند؛ کاری که از یک جانور محترم بعید است و لازم می‌نماید که مسئولان محترم در زمینه تربیت جانوران کاری بکنند یا دست‌کم بوجه‌اش در زیستگاه طبیعی‌اش رفتار پسندیده‌تری داشته باشند. ولی در آن صورت بوجه را کی بگیرد؟».